

اردیبهشت، پرستار مهربان «آتش»ها - با دلی
پراز صفا و با دامنی از مرزنگوش‌های عطرآمیز.
خرداد، با قامتی از کمال و وقار و با
دستانی پراز نیلوفرهای آجان نهاده بر «آب».
(به مناسبت اردیبهشتگان و خردادگان)

جابر عناصری

استادیار مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

چوبخشایش پاک یزدان بود
دم «آتش» و «آب» یکسان بود
«فردوسی»

«... آفتاب و ماه را [روز قیامت] به صورت دو گاو که پی کرده باشند،
به جهنم برند جهت زیادتی عقاب. خورشید را وادارند بالای سر آن‌ها که
به آتش معذبند. و ماه را روی سر آن‌ها که در زمهریر معذبند. چه،
آفتاب مسخن (حرارت دهنده) و ماه میرد (برودت دهنده) است. برای آن
که روز اول، یک طبقه از «آب» بر حلقه ماه افزودند و یک طبق آتش بر
خورشید»^۱.

(حاج ملا اسماعیل سبزواری - جنت و نار)

وقتی حدیث پاکدلان و آسوده وجدانان، به روایت‌های گونه‌گون و از هر کوی
و دیوار؛ در گوش جان می‌پیچد و در آئینه دل منعکس می‌گردد، توئی که دل به اشوئی و
پاکی سپرده‌ای، بی‌هیچ شکفتی و اعجابی، گلستان آتش را بر «خلیل» می‌پذیری و شعله‌های
داغ و طاقت‌فرسای آتش را در گوهر بی‌مثال «سیاوش» بی‌اثر می‌یابی و «سیتا» (Sita)

۱. به قول بندهش، گل خوشبوی «مرزنگوش» مخصوص اردیبهشت است.
۲. به قول برهان قاطع، خرداد روز در خردادماه موسوم است به جشن نیلوفر.
۳. در پندار موام، از این‌گونه پندارها بسیار می‌توان سراغ گرفت.

را به سلامت از آتش تهمت می گذرانی و «گیو» را تحسین می کنی که جیحون را به زیر سم های «شبرنگ بهزاد» - آن اسب نظر کرده سیاوش - معصوم قلمرو اسطوره ایران زمین - می کشاند تا لختی ازخروش وجوش فراغت یابد و «فرنگیس» - همسر وفادار سیاوش و «کیخسرو» - در برگرفته از پشت سیاوش - را به آسودگی به ساحل برساند. و آن دیگری که شبهه در دل دارد و خصلت نمرودی قرین اوست، با ناپاوری این تمثیل و سخن کنائی را نوعی از اعجاز و کرامت اغراق آمیز می پندارد و وقار و کمال سیاوش ها و عفاف و نزاکت سیتاها و ایمان ابراهیم خلیل الله را بی اساس می داند.

اما ما عزم کرده ایم تا از گذرگاه این تمثیل ها به صبوری بگذریم و پرده از رخسار شگفتی ها - در سرزمین ایران و دیارهای دور دست برگیریم. انسان وقتی گوهر اندیشه اش بی خلل گردید و فکر و پندارش از لغزش به دور شد، از هر آزمونی به طمأنینه و آرامش و سرفراز بیرون می آید. نه تف آن کوه آتش در او سازگار می افتد و نه امواج لجام گسیخته دریاها در وجودش کارگر می گردد. به خصوص که «آتش» و «آب» این عناصر مقدس اهورائی، خود از مظهرات به شمار روند و برای زدودن ناپاکی های زندگی به کار گرفته شوند و معیارهای تشخیص پلیدی از ناپاکی محسوب گردند. در کانون کوچک خانواده، این دو «آخشیج»^۴، مظاهر روشنائی و برکت هستند. اگرچه آب و آتش با هم جمع نمی شوند^۵، ولی در جوار هم زندگی آسوده ای به همراه می آورند. انسان ها خود را به آب و آتش می زنند^۶ تا از حیات بهره ای برگیرند و گذر عمر را به آسودگی بنگرند.

این چنین بود که روح شاعرانه ایرانیان عهد کهن، از یمن نگرش فرشته «اشا و- هیشتا» (= اردیبهشت) بر کانون ها و اجاق های خاندان - از آتش، نور و روشنی بر می گرفتند و از برکت قدوم «خرداد»، آب در آبراه ها و در «کرت» ها می انداختند تا سیرابی و سرسبزی مرغزارها را به نظاره بنشینند.

اردیبهشت، امشاسپند بر مهر و پرستار مهربان آتش ها، از فر و فروغش، آتش اجاق ها را می بایند و گرمی دل ها و حرارت جان ها را می افزود و اشوزرتشت به ثنا گوئی این الهه عزیز دست بردعا می داشت.

برای فر و فروغش

من او را - اردیبهشت را

۴. آخشیج = به سکون خاء و کسر شین به معنی عنصر.

۵. در فرهنگ عوام برآشتی ناپذیری دو شخص که از دو نهاد متفاوت یا بر دو طرز تفکر متضادند، تمثیل می کنند.

۶. در فرهنگ عوام خود را به آب و آتش زدن یعنی برای وصول به نتیجه دلخواه و برای پیشبرد مقاصد، هر خطری را استقبال کردن.

زیباترین امشاسپند را

با نماز بلند

می ستایم.

اردیبهشت گرامی ترین امشاسپند را

با هوم آمیخته به شیر

با برسم

با زبان خرد و پندار و گفتار و کردار نیک

و با کلام بلیغ

«اردیبهشت یشت»

می ستایم

اردیبهشت، ماه ریزش باران‌های نیسان بود و ابر بهشتی در آسمان نیلگون ایران زمین - به گاه اردیبهشت در چرخش و پویش. تا مگر خلعت سبز زمین را بر قدوم امشاسپند زیبایی آتش‌های جاودانی به گستراند.

بر افکند ای صنم ابر بهشتی

«دقیقی»

زمین را خلعت اردیبهشتی

و هر آن کس که گوهرش پاک بود و تنش بی عیب و آهو و دامنش منزّه از هر نساء و پلیدی، در پناه آتش برگرفته از مام ایزد پاکی و اشوئی یعنی اردیبهشت بود. و هر آنکو که نیرنگی داشت، هم چون «سودابه» از گذر آتش عذرخواه می گردید و مدام در آتش وجدان می سوخت.

بدین نحو بود که ایرانیان روزگار کهن، آتش و آب را برای آزمون و تشخیص پاکی از ناپاکی و راستگویی از دروغ پردازی، تعیین کرده بودند. افزون بر این که آتش و آب را از عناصر اساسی زیست محسوب می داشتند. اشوزرتشت در سرودهای مقدس خود می فرماید:

ای مزدا!

آن شادی و سزائی که تو به وسیله آتش فروزان

و فلز گداخته خود

به اصحاب دعوی می دهی

من

به جهان اعلام می کنم (که)

زبان و گزند، شریر و دروغ گو را

و سود و بهره

«یستا - هات ۵۱، پاره ۹»

راستگو و متقی راست

بدین ترتیب در روزگار کهن، برای حل اختلافات و اثبات بی گناهی، روش‌هایی مرسوم بود. نظیر از میان توده آتش گذشتن، پای در آب گرم و جوشان فرو بردن و مدتی به همان حال ماندن، مس و روی گداخته بر سینه نهادن و از رودی پر آب و سهمگین عبور کردن.

این شیوه دادرسی، ور ($\text{var} =$) نامیده می‌شد نوعی از این ور، در اوستا «سوگند» ($\text{Saokenta} =$) خوردن یعنی نوشیدن آبی آمیخته به گوگرد بود که برای اثبات حقانیت یک شخص و نادرستی ادعای شخص دیگر، در دادگاه‌ها به طرفین دعوی می‌دادند تا بنوشند. کم‌کم مفهوم سوگند تغییر یافت و آیین آن نیز مورد غفلت و فراموشی قرار گرفت. واژه «قسم خوردن» به جای «سوگند خوردن» مصطلح گردید و چون «قسم» را «یادکردند»، سوگند را نیز با فعل یاد کردن به کار بردند.

ور یا ورنگ (Varangh)^۷ نقش مهمی در زندگی ایرانیان باستان بازی می‌کرد و در اسلوب دادگستری ایشان، محاکمه متهم به وسیله یکی از شیوه‌های مجاز ورنگ بسیار شایع و معمول بود. مؤید این موضوع، اشارات فراوانی است که در کتاب سوم دینکرد پهلوی به این روش محاکمه و آزمایش شده است. کتاب‌های قانون اوستا حاوی دستورها و راهنمایی‌های مشروح و کاملی برای برگزاری مراسم «ورنگ» برای مقاصد گوناگون بود.

در قدیمی‌ترین متن‌های اوستا یعنی گاتاها به این گونه محاکمه و آزمون اشاره شده است. هم‌چنین یسنا (هات ۴۷، پاره ۶) با این کلمات به حرمت و تقدیس و لزوم و قبول بی‌چون و چرای نتیجه ورنگ، اشاره می‌کند:

ای اهورامزدا
تو با روح بخشنده و مقدس خود
و به وسیله آتش خود
بر حسب افزونی نیکنوی و پاکدامنی،
به طرفین دعوی سزا و پاداش می‌دهی
و متنازعان

البته آن (حکم عادلانه) را

کاملاً می‌پسندند.

حکیم فردوسی در شاهنامه دو گونه از «ور»های کهن یعنی گذشتن از آتش و آب رودخانه را بیان می‌کند.

۷. ورنگ ($\text{Varangh} =$) واژه‌ای است اوستائی که معادل پهلوی آن، «ور» ($\text{Var} =$) می‌باشد.

ورگرم (= Garemo-Varangh) در شاهنامه، همان به آتش رفتن سیاوش است. آن گاه که به دام «سودابه»، - نامادری خود - گرفتار می شود و به جیانان به حریم پدر و اغوای نامادری متهم می گردد؛ و کیکاوس از پسر می خواهد که پاکدامنی خود را با گذشتن از خرمن آتش ثابت کند و سیاوش چنین می کند و روسفید از بوتۀ آزمایش به در می آید. (تصویر شماره ۱۴).

نکتۀ جالب این است که چرا باید متهم این کار را بکند، نه آن کس که به دروغ دعوی کرده است و شاید بتوان پاسخ را در این دوبیت حکیم طوس سراخ گرفت:

ز هردو سخن چون بر این گونه رفت

بر آتش به باید یکی را گذشت

چنین است سو گند چرخ بلند

که بر بی گناهان نیاید گزند.

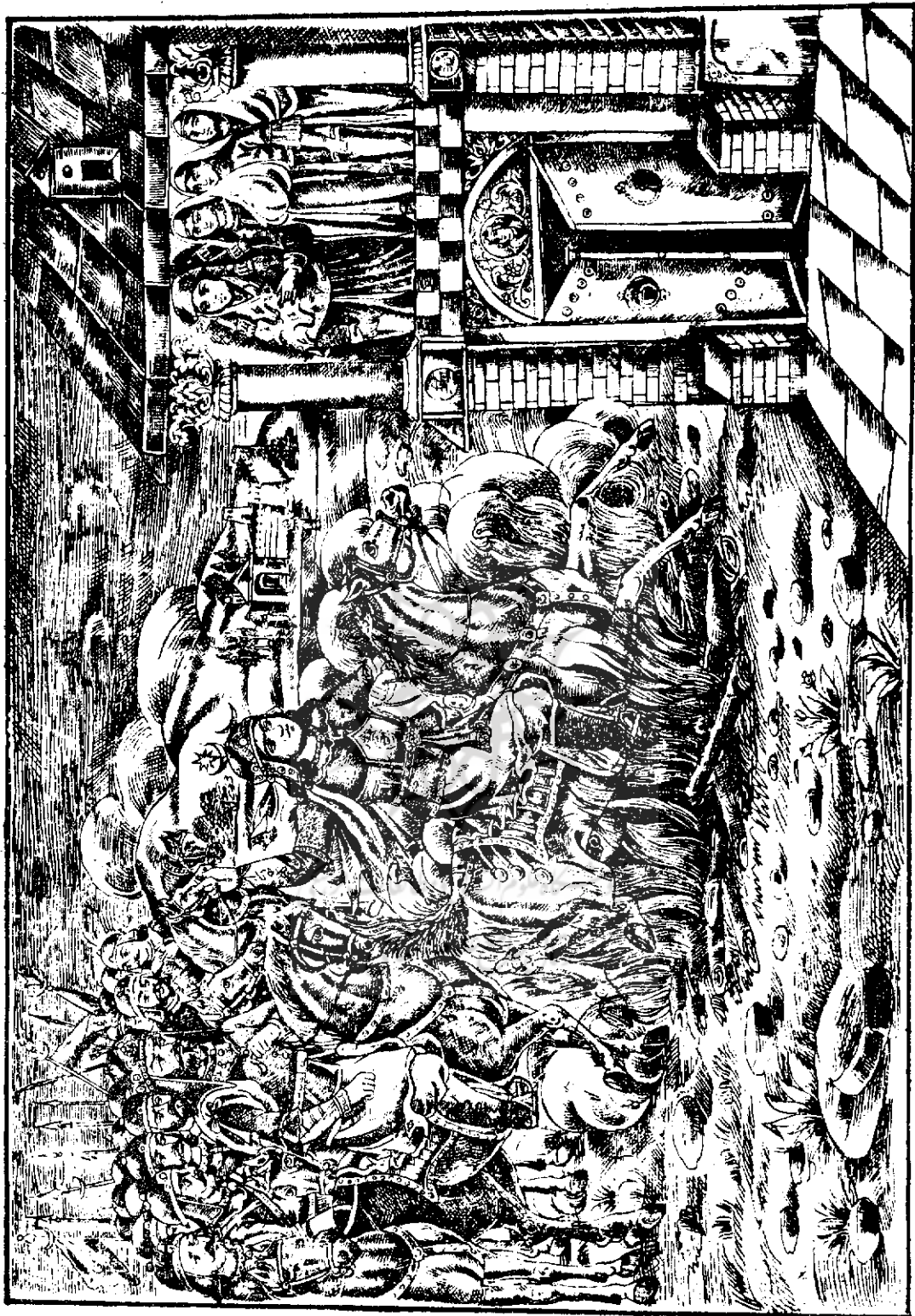
کیکاوس، خشمگین و رنجور، به سودابه (همسرش) و فرزند نظر کرده اش (سیاوش) فکر می کند. شعله خشم جان و تنش را می سوزاند و به دنبال چاره جوئی است.

«آتش» این عنصر مقدس اهورائی، باید این مشکل را حل کند و سیاوش کوهی و خرمنی از آتش را با اسب در نوردد. تا اگر گناهکار است به کام آتش پاک کننده فرو رود و اگر بی گناه است، سالم از سوی دیگر به در آید و در برابر همه موبدان که به نظاره ایستاده اند، بی گناهی خود را ثابت کند.

سیاوش از تف آن کوه آتش به سلامت عبور می کند. او پهلوانی است زیبا که مظهر پاکی و پاکدامنی به شمار می رود. تن او به پاکی گوهر آتش است که از آتش زیان نمی بیند. آتش بهشتی همچون فرۀ ایزدی در وجود او استوار گشته و زندگی او عین راستی بود. مردی به جسم و جانی به سرشت آتش. پس این راستی مجسم، به هنگام گذر از آتش، از خود می گذرد و دو هم گوهر را از یک دیگر زیانی نیست. او نور ناب است که هر جا هست، در آن جا تاریکی نیست. او مرد نیرنگ نیست اما به غایت معصوم و ساده است و اندیشه نیرنگ دیگران را در ذهن و خیال ندارد. از حیله ناپاکاران کمتر می اندیشد و با اینکه در سرزمین توران و در میان دشمن گرفتار می شود، خوش بین است. اگر چه بعد از مکر سودابه و گذر از آتش، از دست تقدیر رهائی می یابد ولی در بند دژخیم تورانی (افراسیاب) می افتد شبی در خواب می بیند که میان آب و آتشی که گرسیوز فراهم آورده،

۸. در مورد آزمون آتش و گذر سیاوش از آتش، بنگرید به مقاله راقم این سطور تحت عنوان: آتش آوردگاه پلیدی و پاکی. مندرج در شماره دهم سال اول گرامی نامه چیستا،

خرداد ۶۱.



تصویر شماره ۱۵۶ - گذر سیاوش از آتش: کیکاوس به رسم زمان، برای آزمایش پاکدامنی و راستگویی سیاوش، «آزمون عبور از آتش» را برای سیاوش ترتیب داد؛ ز آتش برون آمد آزاده مرد لیان پر زخنده به رخ همچو درد (فردوسی)

اسیر شده و گرفتار گشته است. از شدت و نهایت سادگی و پاکی فزون از حد، پندار بد و گمان ناهنجار به دلش راه نمی‌دهد و به هشدار مینوی که گریز از اهریمنان را سفارش می‌کرد، گوش نمی‌سپارد و از آب و آتشی که گرسیوز تورانی می‌دمید، جان به سلامت نمی‌برد. گرچه فرزندش کیخسرو از ور سرد (آب جیحون) گذشت تا وجود آتش مینوی و فرۀ ایزدی را در جسم و جان خود به اثبات برساند و سرفراز، بر تختگاه باستانی تکیه زند.

ور سرد در شاهنامه آنگاهست که کیخسرو و فرنگیس و گیو از توران زمین به سوی ایران می‌آیند و به کرانه آمودریا می‌رسند. گیو از کیخسرو می‌خواهد تا به آب درآید و بی کشتی از آن بگذرد، چنان که از اروندرود گذشت و آسیبی به او نرسید؛ تا پدیدار شود آیا او به راستی صاحب فرۀ ایزدی است یا نه.

بدو گفت گیو از تو کیخسروی

نبینی از این آب جز نیکوی

و کیخسرو با عزم راسخ از آب رودخانه می‌گذرد:

به جیحون گذرکرد و کشتی نجست

به فر کیانی و رای درست

اگر آن پدر (سیاوش) از گوهر آتش بود و از آتش به سلامت گذشت، این فرزند (کیخسرو) از آزمون آب خروشان می‌گذرد. (تصویر شماره ۲۴).

فخرالدین اسعد گرگانی (داستان سرای قرن پنجم هجری) نیز در مثنوی عاشقانه «ویس و رامین» به آزمون آتش اشاره کرده و به قول خودش مضمون داستان مذکور را از متن پهلوی ترجمه کرده است:

شاه مؤبد به زنش «ویس» بدگمان شده، وی را شیفته برادرش «رامین» پنداشت. ویس خود را از این تهمت مبری دانست و دوستی خود و رامین را براساس محبت پاک و به دور از خطا قلمداد کرد:

میر چندین گمان بد بمن بر

به زبر دوستی بودش خطائی

شاه مؤبد از او می‌خواهد بر پاکی خود سوگند بخورد:

جوابش داد خورشید سمنبر

نه هرکاو دوستی ورزید جائی

که رامین را نبودش با تو پیوند

بت آزاد سرو یاسمین بر

به سوگندان نمایم بی گناهی

بدین پیمان توانی خورد سوگند

جوابش داد ویس ماه پیکر

چرا تو رسم ز ناکرده تباهی

شاه مؤبد شادمان گشت و گفت:

برو بسیار مشک و عود سوزم

کنون من آتشی روشن فروزم

تو آن جا پیش دینداران عالم
 هر آن گاهی که تو سوگند خوردی
 مرا با تو نباشد نیز گفتار
 بدان آتش بخور سوگند محکم
 روان را از گنه پاکیزه کردی
 نه پرخاش و نه پیکار و نه آزار
 شاه مؤبد برای رفع سوء ظن خود و بدگوئی دیگران، آتشی گران افروخت و از
 ویس خواست تا در حضور بزرگان شهر در آتش رود:

وز آتشیگانه نختی آتش آورد
 به میدان آتشی چون کوه بر کرد
 بسی از صندل و عودش خورش داد
 به کافورو به مشکش پرورش داد

.



تصویر شماره ۲۵- گذر گیخسرو از رود جیحون

به هنگام گریز از مرزتوران، «گیو» به «کیخسرو» گفت: اگر فرنگیس و من در جیحون
 غرق شویم باکی نیست ترا گزندی مرساد:

به شه گفت گیو از تو کیخسروی
 به بد آب را کی بود بر تو راه
 نبینی از این آب چون نیکوی
 که با فرو برزی و زیبای گناه

«فردوسی»

مرو را گفت بنگر حال این مرد
بدین آتش بخواهد سوخت مارا

همانکه ویس در رامین نگه کرد
که آتش چون بلند افروخت مارا

جهان را از تن پاکت خبر کن
کجادر ویس و رامین بدگمانند

مرا گوید که بر آتش گذر کن
بدان تا کهتر و مهتر بدانند

ویس و رامین چون شاه مؤید را صالح نمی‌دانند و به عهد و پیمان او مطمئن نیستند و نیرنگ‌هایی در کار او می‌بینند یا در نهان خود را گناهکار می‌شناسند، از رفتن به آتش طفره می‌روند و به اتفاق از شهر می‌گریزند.

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی، عارف و شاعر گرانقدر قرن نهم هجری نیز در منظومه دلنشین و کوتاه خود به نام «سلامان و ايسال»، حکایت آزمون آتش را - حتی در سرزمین یونان - باز می‌گوید.

داستان تمثیلی «سلامان و ايسال» با این بیت آغاز می‌شود:

شهریاری بود در یونان زمین

چون سکندر صاحب تاج و نگین

مضمون داستان مذکور اینست که در سرزمین یونان، فرمانروائی زندگی می‌کرد که به سفارش و نصیحت دوست حکیم خود، هرگز همسری نگزیده بود، شبی از دلنگی به حکیم گفت: هیچ نعمتی بهتر از فرزند نیست و فرزند است که نام پدر را زنده نگه می‌دارد.

حکیم او را از گزیدن همسر بازداشت و زنان را اهل محبت نشناخت. اما به یاری دانش خود نطفه‌ای از صلب شهریار گشود و در محلی جز رحم آرامش داد و بعد از نه ماه، از آن نطفه، پسری بی نظیر به وجود آمد که نامش را «سلامان» گذاشتند و دایه جوان و باریک اندامی به نام «ايسال» بر او گماشتند.

ايسال نخست به چشم مادری در سلامان نگریست و سپس مهری از گونه دیگر در دلش جنید و عشق سلامان اسیرش کرد.

۹. سلامان و ايسال دومین مشنوی از هفت اورنگ جامی است. این داستان قبل از جامی، در اشارات شیخ الرئیس ابوعلی سینا آمده و امام فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی بر آن شرح نوشته‌اند. جامی از شرح آنان برای منظوم ساختن قصه استفاده کرده و روایتی در نهایت زیبایی و به صورت تمثیلی به وجود آورده است. جز مشنوی جامی، منظومه دیگری از داستان سلامان و ايسال در دست نداریم. فیتزجرالد انگلیسی از همین مشنوی جامی، ترجمه‌ای به شعر آزاد تهیه کرده است.

سلامان با همه حلم و وقار نتوانست ایسال نیکومنظر و مهربان را از خویش دور سازد.

راز گویان و شورچشمان خبر به سلطان بردند. سلطان سلامان را به نصیحت‌های سخت هشدار داد. سلامان سوخته عشق ایسال بود. پند پدر را به گوش نگرفت و با ایسال در محمل نشست و از دید پند گویان دور گشت.

سلطان آئینه گیتی‌نمای خود را خواست تا از ستر قرار آن دو دل‌داده آگاه شود. سلامان اندیشید که ترس ترسان دوباره به سوی پدر برگردد و از او بخواهد که اندکی مروت در حق آن‌ها داشته باشد. سلطان از بازگشت او خوشحال گشت:

بوسه‌های رحمتش بر فرق داد

دست مهر از لطف بردوش نهاد

اما بار دیگر از سلامان خواست که دست از ایسال بردارد و از آن عشق ممنوع درگذرد:

کای وجودت خوان احسان را نمک

چشم انسان را جمالت مردمک

دست از این شاهد که داری بازکش

شاهی و شاهد پرستی نیست خوش

سلامان از محبت بی‌آلایش خود نسبت به ایسال سخن‌ها گفت و پرخاش کرد و حتی برای اثبات این عشق پاك حاضر گشت تا به اتفاق ایسال از خرمن آتش بگذرند:

جامه آسودگی بر خود درید

سوی نابود خودش آهنگ شد

در فضای جانفشانی پا نهاد

جمله را يك جا فراهم آورد

آتش در پشته و کوه او فکند

دست هم بگرفته در آتش شدند

چون سلامان آن نصیحت‌ها شنید

خاطرش از زندگانی تنگ شد

روی با ایسال در صحرا نهاد

پشته پشته همیشه از هر جا برید

جمع شد ز آن پشته‌ها کوهی بلند

هر دو از دیدار آتش خوش شدند

اما سلطان که مظهر ظلم و شقاوت بود، دستور داد درخفا جامه ایسال را باماده‌ای آتش گیر بی‌آلیند تا مگر جسم رعناي آن شوخ چشم را در آتش بسوزاند و تباہ سازد:

شه نهانی واقف از آن حال بود

همتش بر کشتن ایسال بود

بدین ترتیب سلطان بر کشتن ایسال همت گماشت و سلامان را در فراق او در این جهان باقی گذاشت:

بر مراد خویشتن همت گماشت سوخت آنرا و سلمان را گذشت

در حماسه هندی «رامایانا» (Ramayana) نظیر ورنگ سیاوش، داستانی که بر «ستیا»ی پاکدامن گذشت، حکایت شده است.

رامایانا به معنی «کنجینه‌های رام» سرگذشت پرشور دو دل‌داده است، یکی «راما» و دیگری همسرش «سیتا»^{۱۰}.

راما و سیتا و حماسه زندگی آن دو بر همه مظاهر ذوقی و هنری مردم هند سایه انداخته است. سیتا در قلمرو اسطوره‌های هندی، مظهر پاکدامنی و خانوادگی دوستی و شوهر-خواهی و فرزندپرستی است.

اکنون ببینیم حماسه رامایانا - این شاهکار مسلم ادبیات سانسکریت که بیست و پنج قرن درخشیده و به بسیاری دیگر از لهجه‌ها و زبان‌های هندی ترجمه شده و حتی به ادبیات دیگر زبان‌های دنیا نیز راه یافته چه بوده است و از چه ماجراهای دلنشینی سخن به میان آمده است:

در گوشه‌ای از سرزمین هند، فرمانروایی زندگی می‌کرد که جاناک (= Janak) نام داشت. همچون کشاورزی خیش بر دست می‌گرفت و زمین را شخم می‌زد. روزی به هنگام شخم‌زدن زمین، ناگهان دختری زیبا به نام «سیتا» (= Sita) از شیار زمین بیرون پرید^{۱۱}.

سیتا کم‌کم قد کشید و دختری وجیه و باعصمت و با وقار گردید.

تنش را پیرهن عریان ندیده چو جان اندر تن و تن جان ندیده

روزی پدرش جشن انتخاب شوهر ترتیب داد تا دخترک زیبای خود را به عقد ازدواج کسی در بیاورد که کمان طلائی و سنگین این فرمانروا را زه بسته و تیری رها کند. امیرزاده جوانی به نام «رام» که در نهایت جوانی بود از میان همه پلان و پهلوانان قدم به میدان گذاشت و در حالی که گردان نام‌آور را به حیرت انداخته بود، از عهده رها ساختن تیر برآمد. فرمانروا رام را در بر کشید و خالی قرمز (نشانه پیروزی) در وسط پیشانی‌ش

۱۰. رامایانا منظومه‌ایست حماسی - مذهبی که ۳۵۰ سال قبل از میلاد مسیح توسط وال میکی (= Val Miki) شاعر هندی قرن چهارم پیش از میلاد سروده شده و مشتمل بر ۲۴ هزار بیت و منقسم به هفت بند می‌باشد. ملا سمدالله پانسی پتی (دهلوی) متخلص به «مسیح» که در قرن یازدهم هجری زندگی می‌کرده است، رامایان را از زبان هندی به نظم فارسی درآورده و اشعاری که در این مقاله (در مورد سیتا و رام) نقل شده از اوست.

۱۱. سیتا (= Sita) در لغت به معنی شیار زمین می‌باشد.

گذاشت و سیتا را به عقد ازدواج او درآورد. اما گرفتارهای فراوانی درانتظار رام بود. از سوی دیگر وصف زیبایی سیتا به گوش امیری یا راهزنی عشرت طلب به نام «راون» (Ravana =) رسید و به مکرو حیل «سیتا» را به قصر خویش کشید و اسیر ساخت. اما به پیکار راون شتافت و همسرش را نجات داد و از نو زندگی شادی بخشی را آغاز کردند. ولی بدخواهان و کینه توزان که مدام بر سعادت آن‌ها رشک می‌بردند، درصدد بر آمدند که آرامش روحی آن‌ها را برهم زنند. پیاپی در گوش رام زرمه کردند که چگونه مرد چشم ناپاکی مثل «راون» از زن خوبروئی چون سیتا می‌تواند درگذرد؟ بی‌شک در دورانی که سیتا در اسارت وی بوده، با او همبستری می‌کرده است. اما سخن‌شکاکان را می‌پذیرد و با عتاب از سیتا می‌خواهد تا بی‌گناهی و پاکدامنی خود را ثابت نماید (طرح شماره ۱). سیتای مهربان و عفیف بی‌هیچ درنگی خویشتن را به «آزمون آتش» آماده می‌سازد. خرمنی از آتش افروخته مهیا می‌گردد، سیتا سه بار در آتش فرومی‌رود و با متانت کامل از آتش بیرون می‌شود. (طرح شماره ۲).



طرح شماره ۱ -

«رام» باعثاب از همسرش
- «سیتا» - روی پر
گرداند و به او گفت:
گرچه دلم بر بی‌گناهی
تو گواهی می‌دهد، اما
برای اثبات پاکدامنی
خود باید از خرمن آتش
پگذری:
دلم‌دانند که تو پاکی‌پری‌وار
ولیکن امتحان خواهم
دگر بار

شد آتش معدن لعل بدخشان ز تاب روی آن خورشید رخشان
 شفق را هاله بر خود ساخت مهتاب. به گردش گشت آتش همچو گرداب
 به آتش شست داغ تهمت خویش بگیتی ساخت روشن عصمت خویش
 امروزه نیز نقالان و خنیاگران دوره گرد هندی، حماسهٔ راما و زندگی آندوهبار
 سینتا را نقل می‌کنند و گاه برای شنوندگان مسحور، نود شب متوالی آن را ادامه می‌دهند
 و آخر سر این که:

آگنی (= Agni) خدای آتش بود که سینتا را بی‌گزند از میان زبان‌های آتش
 بیرون آورد و او را به راما بازگرداند تا علناً پاکدامنی و عصمت او را ثابت نماید.
 آگاهییم که در قصص انبیاء، داستان ابراهیم خلیل الله با «آزمون آتش» پیونددارد:
 ابراهیم، «نمرود»، جبار را به سوی خدا خواند و نمرود از تباهی قدرت خود در
 اندیشه شد و گفت: پس تو بت‌ها را شکسته‌ای، باش تا ترا در آتش بسوزانم و برای
 دیگران عبرت سازم.
 ابراهیم گفت: خدایی که مرا آفریده، می‌تواند مرا از حرارت آتش نگاه‌دارد.



طرح شماره ۲ -
 «سینتا» از آتش می‌گذرد.
 سینتا برای اثبات پاکی
 خود سه بار در آتش فرو
 رفت:
 به گیتی ساخت روشن
 عصمت خویش
 به آتش شست داغ تهمت
 خویش

ابراهیم را دربند کردند و مردم را به گردآوری هیزم به صحرا فرستادند. روز اجرای حکم، هیزم‌ها را به آتش کشیدند و منجنیق در پشت دیوار بلند کردند و ابراهیم را بر آن بستند و در حضور مردم، منجنیق را در آتش سرنگون نمودند و گفتند دیگر تمام شد. اما ابراهیم روی به خدا آورد و به فرمان خداوند، آتش بر ابراهیم سرد گشت و ابراهیم مانند اینکه در گلستان باشد، صحیح و سالم از آتش بیرون آمد. (تصویر شماره ۳)

در میان اسکندیناوها و آنگلو ساکسن‌های قدیم نیز رسم بود که برای تحقیق در بی‌گناهی یا گناهکاری متهم؟ او را وا می‌داشتند که از روی «خیش» داغ راه برود. در زمان حاضر در برخی از جوامع هنوز آتش و گذر از آتش مورد توجه است و بخشی از اعتقادات و باورهای مردم به‌شمار می‌رود و شاید تنها وسیله اثبات خطا کاری یا بی‌گناهی متهمان محسوب می‌شود. از جمله در هند و سری‌لانکا و ژاپن و تاهیتی و قسمتی از اروپای شرقی هنوز بسته گریخته به بقایای آزمون آتش برمی‌خوریم. در



تصویر شماره ۳-
گلستان آتش
صحنه آتش نمرودی و
گذر ابراهیم از آن:
نیست دلگیری ز دنیا
بنده تسلیم را
آتش نمرود گلزار است
ابراهیم را
«صائب تبریزی»

مجمع الجزایر «سوشیتی» در اقیانوس آرام، بعد از محاکمه متهمی - بومیان خرمن بزرگی از چوپ و سرشاخه و خار و خاشاک بومی افروزند و قلوه سنگ‌هایی در میان تل آتش می‌اندازند، نزدیکی‌های غروب آفتاب، سنگ‌ها و خاکسترهای سوزان و اخگران فروزان برای عبور از آتش و اثبات جرم متهم آماده می‌شود. اگر فردی گناهکار از روی قلوه سنگ‌های داغ بگذرد حتماً سوزش شدیدی در پاهایش احساس خواهد کرد و مورد نفرت و خشم مردم قرار خواهد گرفت، به زعم بومیان، بی‌گناهان هرگز آسیبی از خرمن بزرگ آتش و سنگ‌های داغ نخواهند دید.

بدین ترتیب آتش - این عنصر پاك - در میان اقوام مختلف جهان به داوری می‌نشیند، معصوم و مجرم را باز می‌شناسد و گزمی به اجاق خاندان می‌بخشد و به زندگی نور و روشنی می‌دهد. بی‌دلیل نبود که در ایران باستان، امشاسپند ستوده شده‌ای هم چون اردیبهشت ضامن بر این عنصر ورجاوند بوده است. در کنار آتش، «آب» نیز ماده حیاتی شمرده شده و برکت و پرباری با خود به همراه داشته است.

در ادبیات مزدیسنا، با لحنی شاعرانه و زیبا - خرداد پنجمین امشاسپند، از سوی آفریننده جهان به ننگهبانی آب‌های زمینی گمارده می‌شود و مظهر آب قرار می‌گیرد و آب‌های زمینی را به زیر فرمان می‌آورد.

آب - این مائده آسمانی - همواره - به عنوان عنصر اساسی حیات و اصل جهان پنداشته شده^{۱۲} و مقررات خاصی برای بخش و بخش آن برقرار بوده است، در روزگار کهن، بهره‌وری و عواید زمین در مناطق بی‌آب تا پنج نسل به آن‌هایی که به زحمت آب شیرین از دل خاک بیرون می‌کشیدند، بخشوده می‌شد. «آب» را حتی از دشمن خود دریغ نمی‌داشتند و آب به روی کسی بستن را ناشی از شقاوت و بدطینتی می‌پنداشتند تا آن‌جا که خرید و فروش آب را شرعاً جایز نمی‌دانستند و بنا بر سنن و معتقدات دینی، مالکیت آب جنبه عمومی داشت. در کتاب «شرح لمعه» شهید ثانی آمده است که مردم در سه چیز شریک‌اند: آب، آتش و علف بیابان.

ایرانیان آب را هرگز نمی‌آلودند و «گرگ و میش از يك چشمه آب خوردن را» به تمثیل، نشانی از برقراری امنیت اجتماعی جامعه می‌دانستند.

یکی دادگستر د، کز داد اوی

اباگرگ، میش آب خوردی به جوی «فردوسی»

آنان که در تقسیم و بخشش آب دریغ می‌ورزیدند، همیشه مورد نفرت مردم بودند که هرگز «آبی از دستشان نمی‌چکد»، بدین نحو افراد سخت ممسک و خسیس را چنان می‌پنداشتند که اگر همه دریاها را به آن‌ها به بخشند، آب از دستشان نمی‌چکد.

۱۲. Anima Mundi = و من الماء کل شی حی.

کف نئیمش بیرون نمی‌دهد قطره

اگر به دستش حق به سپرد تمام بحار (۴)

افراد مجرب را به فولاد آبدیده تشبیه می‌کردند. تو گوئی آنان همواره خویشتن را به «آب» و «آتش» زده و «سرد» و «گرم» روزگار را چشیده‌اند و از هر «وری» و آزمونی روسفید بیرون آمده‌اند.

دست برآب و آتش داشتن را نشانه‌ای از اعتبار و نفوذ دانسته و «آب بر آتش ریختن» را تمثیلی از تخفیف دادن نگرانی یا وحشت کسی یا تسکین درد یا غم و خشم شخصی شمرده‌اند و هرچند «آب» و «آتش» باهم جمع‌پذیر نبوده‌اند، اما از قرب و جوار این دو عنصر مقدس بهره‌ها یافته و اجاق‌ها فروزان ساخته و جویبارها در کشتزارها انداخته‌اند.

همواره نیک‌اندیشان این سرزمین اهورائی

آبشان گوارا و آتش اجاق‌هایشان برقرار

و دم گرمشان فیض بخش انسانها باد.

* توضیح در مورد تصاویر و طرح‌ها:

- تصویر شماره ۱ (گذر سیاهش از آتش) برگرفته از شاهنامه فردوسی - چاپ کلاله خاور.

- تصویر شماره ۲ (گذر کیخسرو از رود جیحون) اثری از استاد حسن اسمعیل‌زاده.

- تصویر شماره ۳ (گلاستان آتش) اثری از استاد فرشچیان.

- طرح شماره ۱ و شماره ۲ (سیتا و رامان - گذر سیتا از آتش) اثر هنرمند محترم خانم

لیلی تقی‌پور.

از دو دوست عزیز: آقای هادی اشرفی و آقای فرهاد وره‌رام که در تهیه تصاویر متن‌مرا

همراهی کرده و بر راقم این ستور منت نهاده‌اند، سپاسگزارم.

کتاب‌نامه:

- سیری در بزرگترین کتاب‌های جهان. حسن شهباز، (از انتشارات مؤسسه امور کبیر،

جلد اول، چاپ نخست، ۱۳۵۳).

- مشرق‌زمین گاهواره تمدن. ویل دورانت، ترجمه مهرداد مهرین، (کتاب اول، بخش

دوم [هند و همسایگانش]، از انتشارات اقبال، ۱۳۴۳).

- ویس و رامین (خلاصه). فخرالدین اسعد گرگانی. به اهتمام جلال متیننی، از سری

- آثار برجسته ادبیات فارسی، شماره ۱، از انتشارات توس، چاپ سوم، بهمن ۱۳۵۶).
- سوگ سیاوش. شاهرخ مسکوب، (از انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۵۲).
- قصه‌های قرآن. تألیف سید ابوتراب صفائی آملی، (چاپ سوم، ۱۳۶۱).
- شاهنامه. حکیم ابوالقاسم فردوسی، (از انتشارات کلاله خاور، به مناسبت جشنواره طوس، جلد اول، تیرماه ۱۳۵۴).
- پیوند عشق میان شرق و غرب. جلال ستاری، (از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر [سابق]، شهریور ۱۳۵۴).
- کتاب کوچک. احمدشاملو، (از انتشارات مازیار، حرف آ، چاپ اول، مهرماه ۱۳۵۷).
- پشت‌ها. گزارش ابراهیم پورداود. به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، (از انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول و دوم، چاپ سوم، ۱۳۵۶).
- سوگند در شاهنامه و مقایسه آن با سوگند در سمک عیار. نوشته دکتر عبدالامیر سلیم. (مقاله) مندرج در کتاب شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی، (مجموعه سخنرانی‌های سومین جشن طوس، مشهد تیرماه ۱۳۵۶).
- گردآورنده: مهدی مدائنی، (از انتشارات سروش، تهران ۱۳۵۷).
- داستان‌های یونان در ادب فارسی. نوشته دکتر ضیاءالدین سجادی. (مقاله) مندرج در مجله هنر و مردم، (از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر [سابق]، شماره ۱۷۱، دی‌ماه ۱۳۵۵).
- ماهنامه فرهنگ. شماره دوم، بهمن‌ماه ۱۳۴۵.
- مجله سخن. دوره ۶، شماره ۱۱، دی‌ماه ۱۳۳۳.
- مجله علم و زندگی، سال ۴، شماره ۲، اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۲.
- آتش‌آوردگاه پلییدی وپاکی. نوشته جابر عناصری. (مقاله) مندرج در مجله چیستا، سال اول، شماره دهم، خردادماه ۱۳۶۱.

منابع انگلیسی:

1. Hindu Myths. A Source Book. Translated from the Sanskrit with an introduction by Wendy Doniger O'flaherty. Penguin Books, 1970, Pp. 197-204.
2. Kirk, G.S.
Myth. its Meaning and Functions in ancient and other cultures. London, 1970.